جلسه 505

دوشنبه 05/07/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

وجه سوم برای وجوب فحص از مخصص منفصل وجهی بود که مرحوم آخوند بیان فرمود. فرمود عمومات در خطابات شرعیه با عمومات در خطابات عرفیه فرق می کند. عمومات در خطابات شرعیه در معرض تخصیص هست، وبناء عقلاء یا قطعا بر حجیت عام در این موارد قبل از فحص از مخصص منفصل نیست، یا مشکوک است بناء عقلاء. مشکوک هم باشد قدر متیقن از حجیت این عمومات حجیت این عمومات است بعد الفحص و الیأس عن الظفر بالمخصص المنفصل.

مرحوم آقای بروجردی فرموده اند: فرقی بین عمومات شرعیه و عرفیه نیست. عموماتی که برای بیان احکام کلیه هست نه آن عمومی که به این مکلف خاص می گویند اشتر فی کل یوم خبزا، آن عموماتی که مخاطبش عامه ناس است، عموماتی که متکفل احکام کلیه است برای عامه ناس، این عمومات چون بنا نیست که ایصال بشود این نحو از خطابات به تک تک مکلفین، عمومات را در معرض وصول می گذارند مخصصات اینها را هم در معرض وصول می گذارند، و وظیفه مکلف است که از مظان وصول اینها فحص کند.

اقول: اشکال این فرمایش این است که در عمومات عرفیه ما عرض کردیم ظاهر عامی که در عرف صادر می شود این است که نفی می کند وجود مخصص منفصل را. یک فردی که عرفی هست وقتی می آید می گوید لاتعاد الصلاة الا من خمس الرکوع والسجود و الوقت والقبلة والطهور ما احتمال می دهیم که نسیان تکبیرة الاحرام هم موجب اعاده نماز باشد که می شود مستثنی سادس. کجا عرف ملزم می داند مردم را به فحص؟ ظاهر این عام نفی وجود مخصص منفصل است. ولذا شما وقتی می روید در رساله عملیه یک عمومی را از این رساله پیدا می کنید تا آخر باب ملاحظه می کنید، چون آخر باب ممکن است بگوید و یستثنی من ذلک امور، او مخصص متصل است. اما دیگر به باب آخر رجوع نمی کنید. در منهاج الصالحین مرحوم آقای خوئی در کتاب النکاح ما یحرم بالکفر را مطرح کرد، ما یحرم بالنسب را مطرح کرد، ما یحرم بالرضاع را مطرح کرد، ما یحرم بالمساهرة را مطرح کرد، همه اینها را مطرح کرد، نگفت که اگر کسی زن مسلمان دارد بدون اذن این زن مسلمان حق ندارد با زن کافره ای ازدواج کند. این را نگفت. کی عقلاء خودشان را ملزم می دانند به فحص؟ می گویند ظاهر این فتاوی در کتاب النکاح این است که جائز است این فردی که زن مسلمان دارد ولو بدون رضایت او برود با یک زن کافره یهودیه یا نصرانیه ازدواج کند.

بعد می رویم در کتاب الحدود، آنجا آقای خوئی فرموده است: إذا تزوج مسلم بذمیة من دون رضا زوجته المسلمة اجری علیه حد الزانی. معلوم می شود که چون روایت معتبره هم داریم که مردی که زن مسلمان دارد نباید با زن کافره ازدواج کند، من تزوج ذمیة علی مسلمة حُدَّ حَدّ الزنا. البته آقای خوئی فرموده اند: این ازدواج های موقت یک روزه و دو روزه بدون رضایت زوجه مسلمه اشکال ندارد، چون عرفا نمی گویند تزوج ذمیة علی مسلمة، هوو روی این زن مسلمان نیاورده است. حالا 24 ساعت ازدواج موقت تزوج ذمیة علی مسلمة نیست. البته این هم محل مناقشه نیست. ولو یک ساعت باشد یا یک سال چه فرق می کند؟ تزوج ذمیة علی مسلمة صدق می کند دیگر.

حالا مقصود این است که شما در کتاب فتوی اگر یک عامی را پیدا کنید و در همان باب هیچ استثنائی ذکر نشود برای آن عام، کی خودتان را ملزم می دانید که تمام این کتاب و ابواب مناسبه در این کتاب را بررسی کنید؟ کی عقلاء در خطابات عرفیه عام را که می شنوند در خطابهای دیگر دنبال مخصص منفصل آن عام هستند؟

پس این فرمایش تمام نیست.

ولذا ما عرضمان این است که اگر یک مرجع تقلید دیگری در کتاب النکاح این مطلب را ذکر نکرد که یکی از محرمات ازدواج کسی است که زن مسلمان دارد با زن کافره بدون رضایت آن زن مسلمان، این را ذکر نکرد. خب عموم فتوای او در کتاب نکاح اقتضاء می کند که بگوئیم ایشان نظرش این است که ازدواج این شخص با این زن کافره بلامانع است. دیگر فحص به اینکه بگردیم کتاب الحدود را پیدا کنیم ببینیم آیا آنجا چیزی فرموده یا نفرموده، اینها لازم نیست.

سؤال وجواب: ما عرضمان همین است که در عموماتی که از عرف صادر می شود، دأب عرف عام بر اعتماد به مخصص منفصل نیست الا نادرا. ولذا عموم اماره است بر نفی مخصص منفصل. فحص از مخصص منفصل را عقلاء لازم نمی دانند.

پس یک خصوصیتی در خطابات شرعیه هست که صاحب کفایه تعبیر می کند که این خطابات شرعیه در معرض تخصیص هستند.

سؤال وجواب: ما عرضمان این است که عموماتی که در خطابات عرفیه است تا آخر آن باب که مناست است باید فحص شود. مثل عروه، یک بابی که در عروه هست اول باب می گوید دم اقل من الدرهم معفو است، اگر شما این را بگیری بدون اینکه تا آخر باب را بخوانی بگوئی یک زنی می آید می گوید خون حیض اقل من الدرهم روی لباسم بود، شما بگوئی بله در عروه نوشته است که الدم الاقل من الدرهم معفو. خب شما که عالمی این باب را تا آخر بخوان آخرش نوشته و یستثنی من ذلک دم الحیض. در همان باب مخصص ها را می بینند چون مخصص متصل است عرفا. اما در باب دیگر دنبال مخصص منفصل گشتن اصلا دأب عرف نیست. فقط در خطابات شرعیه ادعا شده است که ما باید فحص از مخصص منفصل بکنیم، چون طریقه شارع در خطابات شرعیه اعتماد زیاد بر مخصص منفصل هست.

تا این ادعا مطرح می شود که معرضیت به معنای عادت شارع بر اعتماد بر مخصص منفصل بطور گسترده و کثیر، وقتی این ادعا مطرح می شود این سؤال به ذهن خطور می کند که همچنین مولائی که روشش اعتماد زیاد بر مخصص منفصل است اصلا دیگر ظهور تصدیقی در کلامش منعقد نمی شود. وقتی عام می گوید ظهور تصدیقی منعقد نمی شود که این عام مطابق با مراد جدی است و این عام هیچ مخصص منفصلی ندارد. شما اگر ده مورد از یک مرجع تقلیدی سؤال کردید پنج شش موردش عام را به شما گفت مخصص منفصل را جای دیگر بعد از وقت حاجت به شما یا به کس دیگری مطرح کرد، دیگر عموم های دیگر را هم شما با چشم بدبینی و تردید نگاه می کنید. می گوئید نکند برای این عموم های دیگر هم فردا مخصص منفصل بیاید. ولذا می گوئید پنج تا عام گفتید، بعد از مدتی گفتید مخصص منفصل دارند. چند تا از آنها را به خودم گفتید و چند تای دیگر را هم به دیگران گفتید که اتفاقی من فهمیدم. حالا این عام های دیگر که می گوئید اگر اینها مخصص منفصل دارد لطفا بیان بفرمایید. دیگر اعتماد نمی کنید به این عموماتی که از این متکلم صادر می شود. بعد از اینکه فهمیدید دیدَن او با دیدَن عرف عام مختلف است.

ولذا گفته می شود که اگر اینطور بود چطور اصحاب ائمه علیهم السلام به عمومات کلمات ائمه علیهم السلام تمسک می کردند؟ خب این عمومات در معرض تخصیص است، شاید فردا مخصصش بیاید. شاید مخصص منفصل داشت ولی گم شد در ضمن آن کتابهایی که تلف شد. و گاهی مخصص منفصل به سند ضعیف می آید و ما احتمال می دهیم که این مخصص منفصل از امام علیه السلام صادر شده است ولی سند ضعیف است، خب چطور اعتماد کنیم به این عمومات؟!. آقایان خواسته اند مشکل فحص از مخصص منفصل را حل کنند یک دلیلی بر وجوب فحص از مخصص منفصل ارائه بکنند ولی تبعات این دلیل یک مقدار سنگین است. این معنایش این است که ما راه شارع را جدا کنیم از عرف عام، وقتی راه شارع از راه عرف عام جدا شد، دیگر سیره عقلائیه در این کلماتی که از همچنین شارعی صادر می شود کی بر این است که به عمومات او اعتماد کنند حتی بعد از فحص از مخصص منفصل و عدم ظفر به آن؟. خب شاید مخصص منفصل بعدا بیاید. در زمان ائمه علیهم السلام این احتمال بود که فردا و پس فردا امام بعدی مخصص منفصل را بیان بفرماید. و نسبت به ما شاید مخصص های منفصل مطرح شد ولی در ضمن کتابهای تلف شده، شاید در کتاب مدینة العلم صدوق بود که در حمله مغول از بین رفت، شاید در کتب بزنطی بود که از بین رفت. خب چه بکنیم؟ این مشکل است که با این بیان که عمومات در خطابات شرعیه با توجه به اینکه روش و دیدَن شارع مقدس بر اعتماد بر مخصص منفصل بوده است بطور گسترده، این بیان حجیت عمومات را حتی بعد الفحص والیأس عن الظفر بالمخصص فی معرض الوصول الینا دچار مشکل می کند.

ولذا ممکن است کسی اینجا بگوید ما برای حجیت این عمومات صادره از شارع، دستمان از سیره عقلائیه ولو کوتاه می شود، اما سیره متشرعه که هست. دستمان از سیره عقلائیه کوتاه می شود. ولذا نسبت به مرجع تقلید، نسبت به عالم مسأله گوی در محل اگر ببینیم آمده از اصول ما من عام الا وقد خص را یاد گرفته و در سخنان خودش پیاده می کند، می رویم مسجد یک فتوایی را با لسان عامی بیان می کند. حالا یک روزی کار داری نمی روی مسجد، اتفاقی می شنوی که آقا مخصص منفصلی آمد گفت. دیگر معلوم نیست بلکه مطمئنیم که عقلاء اعتماد به سخنان ظاهر این مجتهد یا این عالم ناقل فتوی نمی کنند. ولی نسبت به خطابات شرعیه گفته شده است که سیره متشرعه که داریم، خب اصجاب ائمه علیهم السلام عمل کرده اند به این عمومات. منتهی قدر متیقن این است که بعد از فحص از مخصص منفصل در معرض وصول عمل می کردند. اما به هر حال عمل می کردند به این عمومات. این شبهه که این عمومات رأسا از حجیت می افتد این خلاف سیره متشرعه است. منتهی قدر متیقن می گیریم می گوئیم قدر متیقن این است که بعد از فحص و یأس از مخصص منفصل در معرض وصول سیره متشرعه و اصحاب ائمه علیهم السلام بر عمل به عمومات بوده است.

اما این مطلب درست نیست. معلوم نیست که یک سیره متشرعه ای اوسع از سیره عقلائیه ما داشتیم. چون اصحاب ائمه علیهم السلام معلوم نیست که این مقدار اختلاف طریقه شارع را از طریقه عرف عام می دانستند. چون ما وقتی روایات را جمع کردیم مخصص های منفصل زیادی پیدا کردیم، فهمیدیم روش ائمه علیهم السلام با روش عرف عام فرق می کرده است، اما اصحاب ائمه علیهم السلام هم این را می دانستند؟ این روشن نیست. و اگر شما تکیه بکنید به اینکه اصحاب ائمه علیهم السلام به این عمومات عمل می کردند آنوقت ما به شما خواهیم گفت که فحص هم نمی کردند از مخصص منفصل. بله زراره کتابهای روائی خودش را مطالعه می کرد. بعد از زراره حریز که آمد کتب معروفه طبقه متقدمه از اصحاب ائمه علیهم السلام را هم نگاه می کردند. این محتمل هست. واقعا این احتمال هست که حریز یعنی طبقه لاحقه، وقتی می خواستند اعتماد کنند به یک عامی، کتب رائجه از اصول روائیه را که از طبقه سابقه به آنها رسیده بود او را هم نگاه می کردند. این هم محتمل است. اما هیچ احتمالش نیست که اصحاب ائمه علیهم السلام در طبقه واحده به همدیگر رجوع کنند برای فحص از مخصص منفصل. زراره بیاید پیش محمد بن مسلم، بگوید جناب محمد بن مسلم هر چه روایت از امام شنیدی بده به من استنساخ کنم. مبادا این عموماتی که به من گفته شده است مخصص داشته باشد پیش تو. یک محمد بن مسلم که نبود. صدها راوی از امام علیه السلام حدیث نقل می کرد. زراره به تک تک اینها مراجعه کند و همینطور آنها هم مراجعه کنند به همدیگر. خب اگر این مطلب در تاریخ بود یکجائی ثبت می شد، مطلب، مطلب مهمی است که نسخه برداری کتب روائی، مراجعه روات به یکدیگر و مباحثه بین اینها در یکجائی ثبت می شد. معلوم می شود که همچنین چیزی نبوده است.

سؤال وجواب: سفر می کردند برای اینکه حدیث های بیشتری بشنوند. زراره وقتی یک حدیث عامی از امام علیه السلام شنید، بعد می رفت دنبال مخصص منفصلش از روات دیگر که معاصر او بودند؟ اینی که شما می فرمائید سفر می کردند برای اینکه روایت های روات طبقات سابقه را اخذ کنند، اما هیچوقت زراره نمی رفت سراغ محمد بن مسلم یا سراغ حریز که شاگردش بود بگوید ما پیر شدیم شما در این اواخر بیشتر از ما با امام صادق علیه السلام مراوده داشتی فحدثنا عن المخصصات و المقیدات. کی این کار را می کردند. بله به قول شما سفر می کردند برای اخذ حدیث، اما از اساتید و مشایخ، نه اینکه بروند برای فحص از مخصص منفصل به اقرانشان مراجعه کنند یا بروند از شاگردانشان اخذ حدیث بکنند. اگر این بود در تاریخ ثبت می شد. این مطلبی هم نیست که جزئیات یک چیزی در تاریخ نقل بشود و آنوقت مطلب به این مهمی نه درکتب رجال هست و نه در کتب حدیث هست و نه در کتب تاریخ هست.

سؤال وجواب: اینکه تا فحص از مخصص منفصل نکنند به عام عمل نکنند همچنین چیزی در اصحاب ائمه علیهم السلام نبوده است.

بله! یکجا بسهولة مخصص منفصل پیدا می شود، خب حریز رجوع کند به روایات کتابهایی که نزدش بوده، زراره رجوع کند به اصل خودش که جمع کرده است احادیث را از امام علیه السلام. این کار ممکن است. اما گسترده تر از این نه، ما قرینه داریم که گسترده تر از این فحص نمی شده است.

ولذا عرض ما این است که سیره متشرعه در اینجا در قبال سیره عقلائیه نیست. اگر سیره عقلائیه دچار مشکل بشود سیره متشرعیه هم دچار مشکل می شود. چرا؟ برای اینکه معلوم نیست اصحاب ائمه علیهم السلام می دانستند روش ائمه علیهم السلام با روش عرف عام اختلاف شدید دارد. نه، معلوم نیست این را می دانستند.

ولذا محمد بن مسلم یکجا خدمت امام علیه السلام عرض کرد ما بال اقوام یروون عن رسول الله صلی الله علیه وآله کذا و کذا و لایتهمون بالکذب و یجیء منکم خلافه؟ قال علیه السلام إن الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن. آمد به عنوان سؤال که یابن رسول الله ما داریم افراد ثقه از پیامبر احادیثی نقل می کنند ولی از شما خلاف آن صادر می شود. حضرت فرمود خب حدیث قابل نسخ است یعنی قابل تخصیص است (نسخ در اینجا یعنی تخصیص)، الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن، حدیث قابل تخصیص است کما اینکه قرآن قابل تخصیص است.

این نشان می دهد یک امر گسترده ای نبود به نظر اصحاب ائمه علیهم السلام و لذا محمد بن مسلم تعجب کرد و سؤال کرد.

برای حل این مشکل که مشکل گسترده شد، ما که فهمیدیم روش شارع مقدس مخصوصا ائمه علیهم السلام بخاطر مصالح عالیه اسلام و تشیع وبخاطر تقیه این بوده است که اعتماد زیاد می کردند بر مخصص منفصل، آنوقت دیگر مشکل حجیت این عمومات با وجود اینکه احتمال می دهیم که مخصص هایی صادر شد و به ما نرسید لضیاع تلک المخصصات أو عدم وصولها بخبر معتبر، ما چه کنیم در عمل به این عمومات.

برای راه حل سه مطلب را ممکن است اینجا بگوئیم:

مطلب اول: این است که گفته می شود که ما دو قسم عمومات داریم: یک قسم عمومات در مقام افتاء است. یک قسم عمومات در مقام تعلیم است.

مقام افتاء یعنی مقام بیان وظیفه فعلیه مخاطب. مقام تعلیم یعنی مقام تدریس و تعلیم احکام کلیه به متعلمین امثال زراره و محمد بن مسلم. گفته می شود آن چیزی که روش ائمه علیهم السلام بوده است بر اعتماد بر مخصص منفصل در قسم دوم است که روایات مقام تعلیم است. آنجا هم این عرفی است خارج از طریقه عرف نیست. چطور؟ شما ببینید پزشک گاهی هم پزشک است و هم استاد دانشگاه. وقتی در مطلب می نشیند یک پیرمردی می آید می گوید معده ام درد می کند، پزشک می گوید هر روز یک دانه از این قرصها را بخور. حالا اگر بنا باشد این عام تخصیص داشته باشد یا تقیید داشته باشد که این قرصها را بعد از غذا بخورد، اگر قبل از غذا بخورد معده اش را زخم می کند. این متعارف نیست که به این پیرمرد بگویند که آقا هر روز یک قرص بخور، بعد به یک پیرزن دیگری که آمده به مطب مقیدش را بگویند. این پیرمرد هم این قرص ها را قبل از غذا خورد آمد مطب گفت معده ام سوراخ شده، دکتر گفت که چرا قبل از غذا خوردی؟ می گوید تو گفتی هر روز بخور نگفتی بعد از غذا. می گوید به سکینه خانم گفتم. خب به کسینه خانم گفتی چه ربطی به من دارد؟ این متعارف نیست.

اما همین پزشک وقتی می رود دانشکده پزشکی کرسی درس دارد، عام را امروز می گوید خاص را می گذارد دو جلسه بعد می گوید، چون نمی شود برف انبار کرد همه مطالب و علوم را در یک جلسه به خورد شاگردها داد. این متعارف است. یا همینطور استاد حقوق، وکیل دادگستری هم هست. موقعی که به عنوان وکیل دادگستری می رود او مقام افتاء است، آن شاکی یا متهم که از این وکیل استفاده می کند چو مقام بیان وظیفه فعلیه است آنجا باید تمام مقیدات و مخصصات یکجا بیان بشود. اما همین استاد حقوق در کلاس تدریس حقوق عام را امروز می گوید خاص را می گذارد چند هفته دیگر می گوید. اینجور است. روایات ما هم همین بوده است. ائمه علیهم السلام خلاف طریقه عرف سخن نگفته اند. این از کلمات مرحوم آمیرزا مهدی اصفهانی استفاده می شود و آقای سیستانی دام ظله هم مصر هستند بر این تفصیل. ولذا می فرمایند در روایات مقام افتاء یعنی آنهایی که وظیفه فعلیه سائل را بیان می کند اصلا متعارف نیست و قبیح است عام را بگویند و خاص را از وقت حاجت تأخیر بیاندازند.

فقط اگر عام الزامی است خاص ترخیصی است، ممکن است خاص را نگویند بخاطر اینکه طرف به خلاف واقع نمی افتد. فوقش یک مستحبی را فکر می کند واجب است انجام می دهد، این سوق الی الکمال است.

اما در جائی که عام ترخیصی بیان بشود و خاص الزامی، نه این تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است.

ولذا آقای سیستانی فتوی داده اند که در این پوست و چرمهای مشکوک التذکیه می شود نماز خواند و پاک هم هست، فقط نمی شود از گوشت های مشکوک التذکیه خورد.

ما به ایشان اشکال کردیم ویک زمانی نوشتیم برای نجف که موثقه عمار تفصیل می دهد، جلود أ یصلی فیها؟ حضرت می فرماید لا بأس بما صنع فی ارض الاسلام، بعد فرمود إن کان الغالب علیه المسلمین فلا بأس. تفصیل داد بین بلادی که غلبه با مسلمین است و بلادی که غلبه با مسلمین نیست. این چرم هایی که از اروپا می آمد از جاهایی می آید که غلبه با مسلمین نیست، این روایت می گوید نمی شود در اینها نماز خواند.

ایشان در جواب فرمودند: ما یک صحیحه ای داریم به نام صحیحه جعفر بن محمد بن یونس، سؤال می کند از امام علیه السلام که جلدی است لا اعلم أنه ذکی أو میتة. حضرت فرمود صلّ فیه ما لم تعلم أنه میتة. این جعفر بن محمد بن یونس در مقام استفتاء بود برای تشخیص وظیفه فعلیه خودش، معنا ندارد که امام علیه السلام به او جوابی بدهند عام و مطلق که لابأس، بعد مقیدش در موثقه عمار بیاید که لا بأس إذا صنع فی ارض الاسلام. اینجا جای حمل عام بر خاص نیست. اینجا باید ما آن خاص را که موثقه عمار است حمل بر حکم استحبابی بکنیم.

سؤال وجواب: نمی شود چیزی از صحیحه افتاده باشد والا خلاف وثاقت است.

پس کلی این بحث این است که تخصیص در روایات مقام افتاء فرموده اند قبیح است به مخصص منفصلی که بعد از وقت حاجت می آید، و این تفصیل را حضرت امام ره هم در کتاب البیع جلد 3 در رابطه با این روایت که راجع به وقف هست امام ره در آن روایت فرموده است که در این روایت سائل در مقام سؤال از وظیفه فعلیه اش هست. معنا ندارد که امام علیه السلام به او جواب عام بدهد بعد مخصص منفصلش را به زید بن ارقم بگوید. این اعتماد بر مخصص منفصل در روایاتی است که به زراره و محمد بن مسلم و امثال اینها بیان می شود، یعنی همین روایات مقام تعلیم.

ببینیم آیا این وجه که می خواهند با این تفصیل طریقه ائمه علیهم السلام را مثل طریقه عرف قرار بدهند درست هست یا نه.